

برای پدرم بردم. با خنده گفتم ببینید که در یک صفحه چه تعریفی از من کرده‌اند، پدرم اصلا به روی خودش نیاورد و گفت: چه کسی گفته‌است؟ چه کسی تعریف کرده‌است؟ وقتی اسم او را گفتم-که الان خاطر من نیست چه کسی بود-گفت بدا به حال تو که یک چنین شخصی از تو تعریف کرده‌است. من آنجا فهمیدم که اینکه چه کسی تعریف کند و اینکه چه کسی تکذیب کند مهم است و این را تا الان هم آویزه‌ی گوش کرده‌ام. هر کس از تو بد می‌گوید، نباید ناراحت بشوی. مهم این است که چه کسی و چه شخصیتی از تو بد می‌گوید؛ یا اگر هر کسی از تو تعریف کرد خوشحال نشو، همه الکی یک چیزهایی می‌گویند و مخصوصا در ایران اینطور است که همه قربان آدم می‌روند، پس احماقانه است اگر آدم خوشحال شود! «چه کسی» دارد قربانت می‌رود و از تو تعریف می‌کند؟ این مهم است. بنابراین ما از این حرف‌هایی که زده شد ناراحت نشدیم، فقط من متأسف شدم از اینکه انقدر آدم‌های بی‌منطق در این مملکت زیاد هستند و این خیلی باعث تأسف است.

شما که می‌دانیم به شدت مخاطب سینمای هنر و تجربه هستید، چقدر سینمای قصه گو و قهرمانی را دوست دارید؟

بله، من زیاد به تماشای فیلم‌های هنر و تجربه می‌نشیم و خیلی دوست دارم. همیشه به سینما فرهنگ می‌روم و در سالن به آن کوچکی بیشتر از سه، چهار نفر هم نیستیم ولی فیلم‌های مستندی را که می‌بینم بسیار دوست دارم. مستند «بزم رزم» را دیدم و شاهکار بود، این فیلم راجع به موسیقی انقلابی ایران بود. مستند «چاووش» هم بسیار عالی بود و خیلی آن را دوست داشتم و یا مستند «در جستجوی فریده». فیلم‌های خیلی خوبی دیده‌ام و به همین خاطر است که سینمای هنر و تجربه را خیلی دوست دارم. راجع به فیلم‌های قهرمانی و اجتماعی باید بگویم که فیلم‌های اجتماعی که فیلم‌هایی که معضلات اجتماع را تعریف می‌کنند خیلی دوست دارم؛ مثل «جدایی نادر از سیمین» و خیلی فیلم‌های زیادی که شاید الان حضور ذهن نداشته باشم تا نامشان را بگویم ولی فیلم‌های «ایستاده در غبار»، «ابد و یک روز» و همچنین «سرو زیر آب» اثر محمدعلی باشه آنگر را خیلی دوست داشتم. «پدربری ساده» اثر مانی حقیقی را خیلی دوست داشتم و البته «ژدها وارد می‌شود» به نظر من فوق‌العاده بود و آن را هم خیلی زیاد دوست داشتم. فیلم «آتابای» اثر نیکو کریمی را هم اخیرا دیدم و خیلی خوشم آمد. به همین خاطر

از سینمای شخص مسعود کیمیایی که امسال در جشنواره هم فیلمی در بخش مسابقه دارد کدام اثرشان، اثر محبوب شماست و بهترین قهرمان سینمایی کیمیایی را کدام باز یگر می‌دانید؟ وثوقی، عرب‌نیا، فروتن یا حامد بهداد؟

من در سینمای کیمیایی «غزل» را بسیار زیاد دوست دارم، همینطور «قیصر»، «سرب» و البته «گوزنها» که جای خود دارد. «دندان مار» هم قشنگ بود ولی «سرب» خیلی روی من اثر گذاشت. کیمیایی به نظر من روانشناس است و آدم‌ها را می‌شناسد. یعنی در فیلم‌های او هیچکس حرف الکی نمی‌زند، همان حرفی که باید در زندگی واقعی از دهان این کاراکتر بیرون بیاید در فیلم هم هست. همه‌همانی هستند که باید باشند؛ چه در رفتار و کردار، چه در حرکات و گفتار، همه خودشان هستند. متأسفانه من چند فیلم از آثار اخیر او را ندیده‌ام ولی از «گوزنها» که چندین بار آن را تماشا کرده‌ام خوشم می‌آید و «غزل» را خیلی زیاد دوست دارم. کیمیایی را دوست دارم و کاری نمی‌شود کرد! بهترین باز یگر هم به نظر من بهروز وثوقی است، وثوقی یک سر و هزار گردن از بقیه‌ی آدم‌هایی که نام بردید بالاتر است!



فکر ارزش این آدم را نکردند و به این آدم حرمت نگذاشتند. یعنی سی، چهل درصد از جوان‌های ما واقعا بی‌اخلاقند و اصلا به این گفته شک نکنید؛ نه فقط راجع به مسعود کیمیایی که راجع به همه چیز اینطور هستند. قدر دان نیستند و به نظر من این خیلی باعث تأسف است. متأسفانه من نقد روزنامه «شرق» را خوانده‌ام و الان فهمیدم که یک چنین چیزی را نوشته و خیلی هم تعجب کردم. ما برای فروش آثار کیسه ندوخته بودیم، البته چند اثر فروش رفت اما اصلا فکر فروش نبودیم. ما به این فکر بودیم که تخلیات مسعود کیمیایی کارگردان معروف سینمای ایران را نشان بدهیم، همین و فقط همین. ما هر دو کارهای خودمان را داریم و از کارهای خودمان پولمان را در می‌آوریم، احتیاجی به فروش این نقاشی‌ها نبود که من برایش نمایشگاه بگذارم؛ بنابراین کیسه‌های ندوخته بودیم. به هر حال شما هر کاری که بکنید، مردم حرف می‌زنند. یک مثال برای شما بزنم و آن اینکه اولین ترجمه‌ی کتابم از اورینا فالاجی به نام «زندگی، جنگ و دیگر هیچ» در آمده بود و من هم بیست و دو، سه ساله بودم. یک دفعه همه‌ی روزنامه‌ها نوشتند و سر و صدا کردند که یک مترجم جوان زاده و متولد شد. من هم اصلا آمادگی آن را نداشتم و واقعا گیج شده بودم. روزنامه‌ی «کیهان» آن زمان یک صفحه‌ی کامل در مورد این کتاب نوشته بود. در یک ستون نوشته بود که کتاب خوبی است و بقیه‌ی ستون‌ها راجع به مترجم بود که چقدر جوان است و چقدر فارسی او خوب است و چقدر خوب ترجمه کرده است. من، هم گیج و هم هول شده بودم و از طرفی خیلی هم خوشحال بودم. یادم است که این صفحه از روزنامه را

کمپوز بسیون و رنگ‌هایش خیلی خوب بود ولی از لحاظ طراحی خیلی عالی نبود، چرا که به کلاس طراحی نرفته و طراحی بلد نیست و ادعایی هم ندارد. من به این دلیل که دوستم و یک کارگردان بسیار معروف سینمای ایران تصاویری روی بوم کشیده که سرشار از تخیل است، از این تخیل و فانتزی خوشم آمد و نمایشگاه گذاشتم. یک خبرنگار از من سوال کرد که آیا اگر شخص دیگری این‌ها را می‌کشید و به گالری می‌آورد شما قبول می‌کردید؟ گفتم که خیر، من آدم صریح و شفاف‌ی هستم و هیچ رودربایستی با هیچ احدی ندارم. بنابراین خیلی راحت جوابم را دادم و گفتم که خیر؛ معلوم است که اگر شخص دیگری جز مسعود کیمیایی بود، من این کار را نمی‌کردم. من بعد از سی و سه سال یک نمایشگاهی گذاشتم که ممکن است از لحاظ کیفیت نقاشی خیلی سطح بالا نبوده باشد اما خود نقاشی برای من خیلی مطرح بود. مسعود کیمیایی برای همه‌ی مردم ایران مطرح است، کمالاتی که در آن شسی که نمایشگاه برگزار شد خیابان آنقدر شلوغ شده بود که پلیس آمد و از من پرسید که امشب اینجا چه خیر است؟ من در پاسخ گفتم که مسعود کیمیایی نمایشگاه نقاشی دارد؛ خندید و گفت: قیصر؟ من گریه‌ام گرفت از اینکه یک پلیس اینقدر با خوشحالی درباره یک فیلمی صحبت می‌کند. این‌ها همه ارزش دارد. ما این حرف‌هایی را که در فضای مجازی می‌گفتند، می‌خواندیم و می‌خندیدیم و هیچکدام ناراحت نشدیم. به این دلیل که خیلی بی‌منطق، پرت و زاییده‌ی جهالت نویسنده‌هایش بود. هیچکس فکر نکرد که این آدم ارزش دارد و آدم مهمی است. کسانی که این‌ها را نوشتند اصلا



«گوزنها»، «غزل» و «سرب» فیلم‌های شاهکار مسعود کیمیایی هستند. در مورد بهرام بیضایی، من تا اثرهای او را به سینمایش ترجیح می‌دهم و ترجیح می‌دهم نمایشنامه‌هایش را بخوانم تا اینکه آثار سینمایی‌اش را ببینم هر چند که از آثار او «رگبار» و همچنین فیلم کوتاهش به نام «سفر» را بسیار دوست دارم